

# بشنو این نغمه...



Pirayeh163@hotmail.com

## زیر نظر پیرایه یغمایی

**\*به ابری مانند می کند که در سوگ خویش می گرید:**

بگذار تا جوهر بگریم به سوگ خویش / بگذار تا غبار غمی ... / ..... (ابر / سرمه ی خورشید)

**\*به عقاب نگون بخت آفتاب:**

عقاب نگون بخت آفتابم من / که شعله های شفق سوخت شاهبالم را / در این دیار بلا کیست تا تواند راند / ز گرد لاشه ی من کر کس خیالم را / (شب و عطش / سرمه ی خورشید)

**\*به استخوان سرد و مرده:**

من استخوانم / من پاره استخوانی سرد / که دستی از بدن گرم شب بریده مرا / (شب و عطش / سرمه ی خورشید)

**\*به مرداب خاموش و مرده:**

..... / ای پهار رفته از خاطر! - من آن مرداب خاموشم / اب بی لیخنند حزن آلوده از جوشم / در دل من برگ های مرده ی ایام می پوسند / (از مرداب تا دریا / گیاه و سنگ نه)

**\*به درخت پیر پریشان احوال:**

جز این درخت پریشان حال / که سرنوشت مراد / (شب برهنگی اش در پیش / خزان پیری اش از دنبال / خانه تکانی / شام باز پسین)

**\*به بوته ی خشکیده، به غنچه ی مرگ، به بنده ی پیر:**

بوته ی خشکیده ام ز بوسه ی خورشید / غنچه ی مرگم که عطر زندگی ام نیست / بنده ی پیرم که از نهیب حوادث راه رهایی ز دام بندگی ام نیست / (برده / شعر انگور)

**\*به کاووس شوریده بخت:**

من امروز / کاووس شوریده بختم / که گم کرده ام راه مازندران را / به رستم بگوئید تا ..... / (هرمن تا تهمتن / زمین و زمان)

**\*به باد آواره:**

با خویش می گویم که: - ای آواره تر از باد / ای آنکه از ویران شدن دیگر نمی ترسی / ای کاش ..... / (کاخ کاغذین / زمین و زمان)

**\*به شب اندوهگین:**

در نخستین نیمه ی تاریخ شب / در شبی مانند من: / اندوهگین / ..... / (زورق بی سر نشین / زمین و زمان)

**\*به ونیز (از نظر پراکنده ی جزایر):**

منم که در دل دریای بیکران / چون او: / جزیره های پراکنده ی پریشانم / (ونیز / زمین و زمان)

**\*استعداد شاعرانه ی خود را شوم و دست و پا گیر می بیند به چند نمونه از این ناهای شاعرانه اشاره ای می شود:**

**\*اصلا سروده هایش را بیهوده می پندارد:**

بس درد داشتم که بگویم / اما دلیم نگفت و نهان کرد / بیهوده بود هر چه سرودم / با این سروده ها چه توان کرد؟ / (سفر کرده / دختر جام)

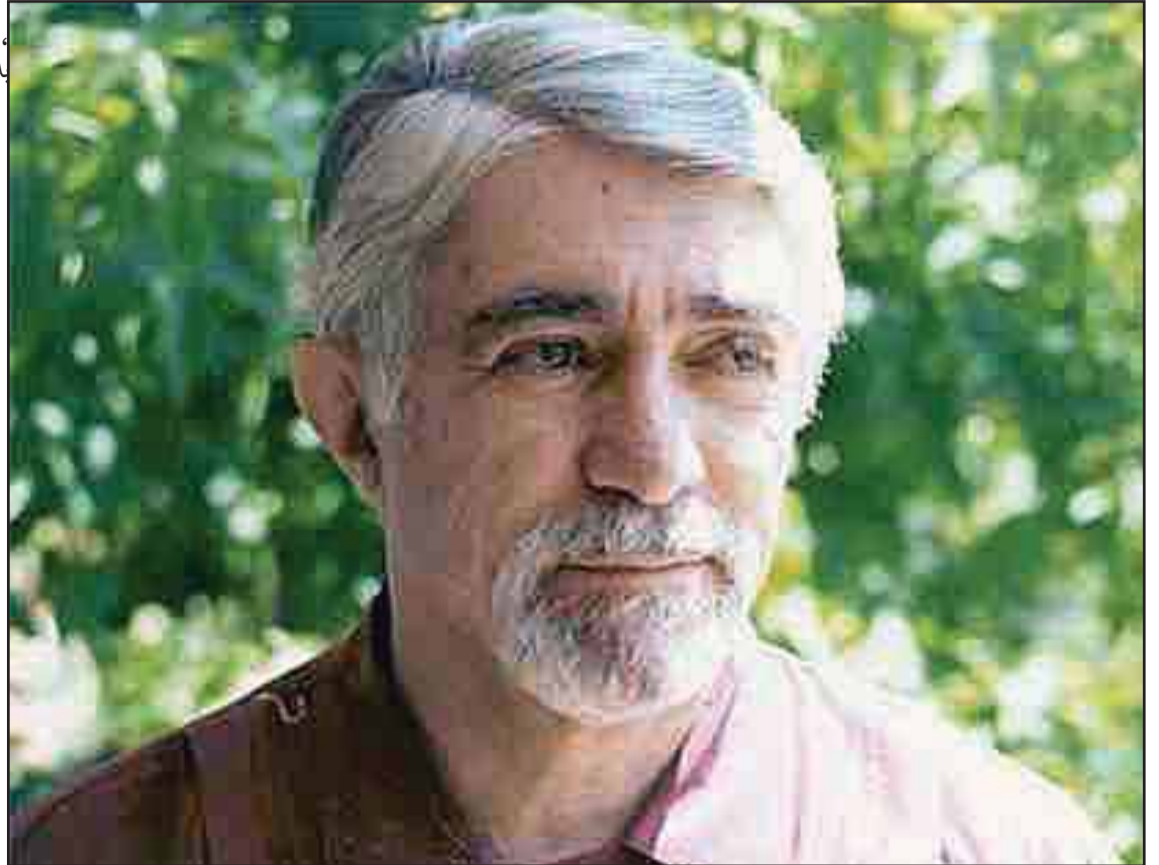
**\*شعرش را طلسم سیاه و شومی می داند:**

ای شعر! ای طلسم سیاهی که سرنوشت / عمر مرا به رشته ی جادویی تو بست / گفتم تو را رها کنم و ..... / ..... / سوگند من به ترک تو بشکست بارها / اما طلسم طالع من ناشکسته ماند / ای شعر! ای طلسم کهن! ای طلسم شوم / پای من ای دریغ به دام تو بسته ماند / (طلسم / شعر انگور)

**\*شعرش را چون زنجیری می بیند که او را اسیر کرده است:**

من آن «بر ستون بسته ی» شور بختم / که باز یچه ی دست بیداد خویشم / مگر شعر / زنجیر فریاد من شد / که خوش بر ستون بست فریاد خویشم / (بر ستون بسته / سرمه ی خورشید)

**\*می خواهد از شعر هم که امید دل**



## تنها ترین صدای جهانم که هیچگاه...

نگاهی به کارنامه ی شعر نادر نادر پور

هیچ صدایی نمی رسم / در من سکوت یخ زده ی این شب سیاه / تنها ترین صدایم و تنها ترین کسم / تنها تر از صدای دعای ستاره ها / ..... / تنها تر از سرود سحر گاهی ..... / (خطبه ی زمستانی / همانجا)

**\*احساس گم گشتگی می کند:**

چنان گم گشته در خویشم که هیچم / رهنمایی نیست / چنان برکنده از خاکم که از من نقش پایی نیست / (زمزمه ای در شب / همانجا)

**\*احساس می کند واژگون بخت حلق آویزی است:**

این احساس تعلیق و بلا تکلیفی در شعرهای آخر نادر پور چشمگیر تر است: / دیدم که خاکی مطمئن در زیر پایم نیست / اما نگاهی منتظر بر آسمان دارم / دیدم که همچون واژگون بختان حلق آویز / بر قلعه ی بی رحم تنهایی مکان دارم / (وز نامیدی می گریزم / سوی ناچاری .....)

**\*۳- استعداد شاعرانه ی خود را شوم و دست و پا گیر می بیند به چند نمونه از این ناهای شاعرانه اشاره ای می شود:**

**\*احساس ویرانگی می کند:**

..... / زیرا که در اقلیم ویران وجود من / اجایی که آبادش توانم گفت پیدا نیست / ..... / ..... / من رفته و آینده را یکسر تهی دیدم / (اینک «برون» را چون «درون» ویرانه می بینم / کاغذین / زمین و زمان)

## ۲ - خود را به چیزهای بد بختی آفرین مانند می کند:

**\*به شمع غریب و واژگون:**

سیمای درد آلود خود را می شناسم / سیمای من / سیمای آن شمع غریبی است / (کز لشک باری می کشد / بر کرده ی خویش / من نیز چون او در سراسیمه زوالم / ..... / ..... / اندام من / اندام شمع واژگونی است / کز جنگ با ... / (ایینه ی قق / سرمه ی خورشید)

آن مرد بی ستاره شدم / کز گناه بخت / دل در هر آنچه بست امیدش / ثمر نداشت / آن مرد بی ستاره شدم / کز غم غروب / او در شبی نهاد که هرگز سحر نداشت.

و یا: / ای بی ستاره مرد / در دست های خالی و خشکت نگاه کن / اینجا کویر ..... / (تیشه ی برق و شعر فال / سرمه ی خورشید)

**\*احساس نفرین شدگی می کند:**

مرا سایه ی شوم نفرینی از بی / روان است چون گریه ای در غروبی / نه از او توانم گذشتن / به گامی / نه از او راز خود دور کردن / به چوبی / برگ و باد / گیاه و سنگ نه)

**\*احساس می کند اسیر سیه روزگار امید و بیمار شفا ناپذیر ایمان است:**

من آن اسیر سیه روزگار / امیدم / من آن مریض شفا ناپذیر / ایمانم / و گرنه چرا در شبی چنین تاریک / مرا به رجعت خورشید باور است / (درنمیدی / شام باز پسین)

**\*احساس گناه می کند:**

اوراق کتاب سرگذشتم را / در طرف پر از زبانه می بینم / خود را به گناه کشتن ایام / جلاد هزار ساله می بینم / ..... /

و یا: / کسی هست پنهان و پوشیده در من / که هر بامدادان و هر شامگاهان / به نفرین من می گشاید / زبان را / مرا قاتل روز و شب می شمارد / ..... / (خون و خاکستر / خون و خاکستر - کسی هست در من / زمین و زمان)

**\*احساس ویرانگی می کند:**

..... / زیرا که در اقلیم ویران وجود من / اجایی که آبادش توانم گفت پیدا نیست / ..... / ..... / من رفته و آینده را یکسر تهی دیدم / (اینک «برون» را چون «درون» ویرانه می بینم / کاغذین / زمین و زمان)

**\*احساس بی کسی می کند:**

در بر جهان بستم / لوز پیش دانستم / ..... / ..... / وز من / کسی جز بی کسی دیدن نخواهد کرد / (آن پرتو سوزان جادویی / زمین و زمان)

**\*احساس تنهایی می کند:**

من در شبی که زجره ها نیز خفته اند / تنها ترین صدای جهانم که هیچگاه / از هیچ سو

و اما اینک پیش از پیش داوری در این زمینه بهتر است به گونه ای گذرا به خود شعرها رجعتی داشته باشیم که گویا ترین گواه آنهاینند

ابتدا به بررسی فضاهای مرگ آفرین می پردازیم:

## ۱ - شاعر به سوی مرگ می رود چون احساس می کند:

**\*بیچاره است:**

بیچاره من که باز به دامن آرزو / سر می نهم که بشنوم آهنگ دیگر / ..... / (در چشم دیگری / چشم ها و دست ها)

**\*آواره بخت است:**

من چون غباری از دل شب های بی امید / برخاستم که خوش بنشینم / بدامت / آواره بخت من که تو چون ..... / (تکدرخت / همانجا)

**\*سیاه بخت است:**

چون آخرین ستاره ی گمراه آسمان / غلغلیه ام به دامن بخت سیاه خویش / ..... / (گمراه / همانجا)

**\*بدبخت است:**

گر بایدم گشود دری را / وقت است و صبر بیشتر نیست / خواهیم رها کنم / قسم را / بدبخت من که بال و پر نیست / (گریز / دختر جام)

**\*بیچاره و بلازده و بی پناه است:**

بیچاره من / بلازده من / بی پناه من / کز ماجرای عشق توام / جز بلا نماند / از من گریختی و دلم سخت ناله کرد / کان آشنا برفت و مرا آشنا نماند / (بی پناه / همانجا)

**\*احساس می کند دردش بی دواست:**

پای به زنجیر بسته زخمی پیرم / کاین همه درد مرا امید دوا نیست / هر هم زخمم - که چون شکاف درخت است - / جز مس جوشان آفتاب خدا نیست / (درد آتش / شعر انگور)

**\*سیاه سرنوشت است:**

دیدم که سرنوشت سیاهم / جز این نبود / آری / جز این نبود که بایند او شوم / چون ناله ای که بفشردش پنجه ی سکوت / از لب برون نیامده / در دل فرو شوم / ..... / (چاره / همانجا)

**\*بی ستاره است:**